

داستان هفته

بی هیچ تکلفی می گویم ، ممکن است برداشت نادرستی از آن داشته باشید .اعتراف می کنم حالم دارد از بیشتر چیزها به هم می خورد و قیل از همه ، از خودم !!

از من که در تمام زندگی ام در رویا فرو رفته بودم با آن تفکرات ، فقط یک لباس صورتی کم حال زنان دمه چهل آمریکا رو کم داشتم!هیچ سالی تو همه این سال ها نبوده که همیشه نبودشو احساس نکنم و همیشه خدا منتظرش نشستم که شاید از آسمون بیفته تو کاسه صبر من . فکر می کردم اگه خودم برم دنبالش به منزلت معنوی ام توهین شده (اوه ! چه تفکرات سطح پایینی همیشه با خودم فکر کردم چقدر باید آدم بی مغزی باشم که نمی فهمم وقتی ما ادما اینقدر پیشرفت کردیم توی این عصر رایانه!fax ، e mail (نمی دونم فرهنگسرای ادب چی به بجای این کلمه ها اتخاذ کرده) فرشته ها که به مراتب خیلی پیش تر از ما حتما خدا همشونو سیستم دار کرده است اینطوری خودشونو معطل آدمایی مثل شفق نکنن و بالای سرم پر نزنن.راستی گفتم شفق، شفق اسم نیست و هیچ وقت خدا نتواستم بفهم منم مثل آدمای دیگه اسمی دارم که هزاران نفر دیگه رو هم به همین نام صدا می زنن . باز دارم تو رویاهام غرق می شم احساس می کنم باز همون لباس صورتی کم حال رو تنم کردم !

آره همیشه خدا منتظرش بودم شاید دلیلش اینه از سن پایین شروع کردم به رمان عشقی خواندن و دلم خواست مثل داستان های فارسی عشق در یک نگاه رو تجربه کنم ! من همیشه عاشق کتابام، حافظم!سوه تفاهم نشه شیرازی رو می گم!عروسکام تو همین طور مامانی جونم و بچه های خوش بو بودم ! ولی باز کمبود به چیزی رو احساس کردم مثل اینکه ما دخترها تا به پسر توی زندگی مون نباشه که تکیه!اوای باز غریب زده شدم!پرچسب مشفق بهش بچسبونم از همه چیز و همه کس از زده می شیم حتی اگه مامانی جونمون یا نی تی کوچولو هایی که بوی شیر تازه می دن که بهشون عشق بوریزم ! باشن ! خوب ، این شد که رسیدیم به جمله اولی که براتون گفتم یعنی از همه کس و همه چیز بی می اومد و از اون طرف هم علاقه ای به دوست شدن با پسرکه نه ، از تفکری که راجع boy fernd تو ذهن کوچیکم متعنا از همه چیز و همه کس از اشتباه نمی کنن چون به هر حال من شناختنی راجع به این مقوله ندارم ! و همون طور از عشقهای آیکی که از طریق این طور دوستی ها به ارمغان می اومد بی زار بودم.. پس منتظر نشستم تا اون مرد پیشروی نورانی با جلبیاش شام تو سرم و بگه ...آهان...! اینه عشق مقدس تو؟ سرم رو می انداختم پایین به هیچ مرد یا پسری خیره نمی شدم و اصلا کنار ه هم نمی کردم همین طور، هم کلام نمی شدم که

آکواریوم

سیلور شارک



نام : سیلور شارک یا بلا شارک
اندازه : تا ۳۵ سانتیمتر رشد می کند.
همزیستی : سازگار با تمام ماهی ها-جایگیری : میانه و پایین آکواریوم-تغذیه : همه چیز خوار-خصوصیات فیزیکی و شیمیایی : دما ۲۴-۲۷ درجه سانتی گراد - سختی آب ۱۲ درجه، PH = ۸-۶
زیستگاه اصلی : جنوب شرقی آسیا (تایلند ، اندونزی و مالزی)
رفتار و تولید مثل : یک ماهی

اجتماعی بوده که به هیچ یک از ماهی ها آسیبی نمی رسانند . سیلور شارک را نمی توان در آکواریوم تکثیر کرد . تشخیص جنسیت : هیچ نشانه خاصی ندارد .یک ماهی مناسب برای تمام سلیقه ها به شما می رود . دلیل نامگذاری این ماهی شبیه بودن آن به کوسه ها می باشد که همین ویژگی سبب جذاب شدن و همه پسند شدن آن شده است .

نوع

نوع گیاهی است علفی با برگهای ربووی هم ، به شکل بیضی یا لبه های دنداندار و کرکدار و ساقه ای به رنگ قرمز مایل به بنفش و گلهای گلی رنگ که در ماههای مرداد تا شهریور می شکندن .

داروخانه گیاهی

خواص
برگ تازه این گیاه ضد نفخ ، ضد تشنج و نیورخش است . آسانس بدست آمده از این گیاه در درمان دل پیچه ، اسهال ، حال تهوع و نفخ شکم و تبدیلی معده بکار می رود . چنانچه یک قاشق مرباخوری نوعا خشک را در یک لیوان آب به مدت ده دقیقه دم کنند و هر روز یک استکان از آن را بعد از غذا صرف کنند برای اعصاب مقوی است .

در درمان سرفه ، دل بهم خوردگی عصبی، سوء هاضمه ، تشنجات عصبی ،برونشیت و قولنج می توان از این جوشانده

استفاده کرد .

واینل

واینل دارای ساقه استوانه ای و برگهای دراز، سبزیباز و گلهای سفید و سبزه است.

میوه گیاه واینل به شکل استوانه و میوه آن ابتدا سبز و سپس زرد و بعد قهوه ای می شود . درون میوه تعداد زیادی دانه سیاه رنگ وجود دارد

خواص

واینل نیرو بخش ، ضد عفونی کننده ، محرک نیروی جنسی و ضد قولنج است . گرد و واینل در شیرینی سازی هم به کار می رود و سبب معطر شدن شیرینی می شود .

وچ

وچ درختی است که ارتفاع آن به ۲۰ سانتیمتر هم می رسد . برگهای آن به شکل

س. شفق

آرزوهای کوچیک زندگی های کوچکتر

خلیلی سعی شو کرد تا بتونه بیخ وجود منو به کم آب کنه ، حتی تا چندسانتی متری من



می اومد سلام می داد اما به جای من این دوستم بود که جواب شو می داد احساس می کنم یه سوءتفاهم براتون پیش اومده و حتماً فکر می کنین من آدم خیلی مقیدی بودم شاید هم شدیداً مذهبی بودم ولی باید بگم من یه آدم معمولی ام با اعتقادات معمولی . اما تو این مورد خاص خیلی افراطی عمل می کردم آنه فرق من با آدمای معمولی اینه که روی معمولی بودن خودم متعصب !! امیر علی تمام سعی اش را کرد که توجه منو به خودش جلب کنه غافل از اینکه فقط غرور لعنتی منه که اجازه نمی ده سروم چند سانتی متر بچرخونم و بهش نگاه کنم و باچشام بهش بفهمونم منم همون احساسی رو دارم که اون داره .. اما نمی شنم ، روزها پشت سر هم می گذشتن و من حسد تر و عصبی تر می شدم کارم شده بود هر شب اینقدر رو اعصاب حافظ بیچاره می رفتم که فکر کنم از

دست من مبتلا به کچلی شده

به شدت افسرده می زدم دیگه تحمل هیچ کس رو نداشتم دردهای روحی روانی ، جسم رو هم مبتلاکرده بود همه دردهای من به خاطر این بود من نیاید عاشق می شدم (شاید قرون وسطایی فکر می کردم!) و این بود که به خاطر مقابله با به چیز غریزی و فطری چیزی که خداوند در روز ششم خلقت اونو آفرید (عشق) به شدت بیمار شده بودم . خواب که به چشمم می اومد چقدر اونو تو خواب می دیدم که با نگاهش آزم خواهش می کنه به ستمش برم ... و فردای اون روز بود که تصمیم می گرفتم که این دیوار رو از میونمون بردارم ! اما نمی شد .

اصطلاح مهندس اش نداشت به یکبار ه چند سال پیرشد بهم گفت هر چی تا حال خرج ام کرده . گفت خونه ای که حقم بود رو معادلش بهم پول می ده و می تونم ماشینمو با خودم ببرم ... پدرم مرد مهربونی بود ومن رفتم...و تمام چیزهایی که با خودم بردم کتاب هام،عروسک ام ، عکسهایی از مامانی اوندم شیراز همون جایی که همیشه آرزوشو داشتم . حالا به آرزوم رسیده بودم ولی به فامیل گفته بود برای ادامه تحصیل رفتم ایتالیا . نمی دونم برای برگشتنم چه بهانه ای می خوان جور کنن ، لاید می کنن همونجامرده یا شایدم ازواج کرده . در هر صورت من برای همیشه از خانواده ام جدا شدم . تو شیراز به خونه قدیمی پشت گلگست مصلا خریدم با وسایل قدیمی ترین اش کردم همون طور که از بچگی دوست دشتم (اگه الان بزرگ شده باشم) کتاب فروشی شفق رو تو همون کوچه باغ ساختم و بقیه پولامو دادم به مرکز محک .

کتاب فروشی من جا افتاد طوریکه مشتریان فریخته ای داشتم و همون خواستگاران ادبی هم بودند با همون تیپ های ادبی چهار خونه !

کتاب فروشی من همیشه صبح ها تعطیل بود چون هنوز هم مثل بچگی هام فکر می کنم سخت ترین کار دنیا صبح زود بیدار شدن و شاید هنوز هم بچ ام. !! الان ۲۸ ساله به همه آرزوهایی که داشتم رسیدم . زندگی در کنار حافظ . داشتم کتاب فروشی ، ۲۰۶ البالویی که زمانی (توی بچگی ها) عشقم بود و کتک به بچه ها ی محک . اما چیزهایی که کنارم بودن و هیچ وقت قدرشون نمی دونستم رو از دست دادم، مامانی جونم ، بابایی چاقم که عاشق بوسیدن لب هاش بودم ، داداش ام ...خانواده ام همه کسبایی که دوست شون داشتم ، امیر علی !! اون الان ۳۲ سالشه و حتما موهبای شقیقه اش هم سفید شده و جذاب تر شده ، و من هنوزم تنهام !

شاید شما همش منتظر بودین که آخر قصه من عین همه داستان هایی فارسی به خوبی و خوشی تموم بشه . امیر علی به خاطر من هیچ وقت ازواج نکنه و از دوری من دیگه نتوته زندگی کنه و اینقدر دنبالم بگرده تا بتونه پیدام کنه .. اما دیگه لباس های صورتی دمه چهل رو در آوردم . اگر می بینید کسی کار بزرگی نمی کند برای این است که با لباسی ندارد که بهش تکلیف کند : یا اساساً آدم کوچکی ست . این همه حرف زدم برای اینکه به شما بگویم:لباس ها مهم هستنند تو بودن و چگونه بودن ما !!

اوندم شیراز همون جایی که همیشه آرزوشو داشتم . حالا به آرزوم رسیده بودم ولی چقدر آرزوم کوچیک به نظر میرسید . پدرم به فامیل گفته بود برای ادامه تحصیل رفتم ایتالیا . نمی دونم برای برگشتنم چهبانه ای می خوان جور کنن ، لاید می کنن همونجامرده یا شایدم ازواج کرده .

دیدنی های استان

☞ عکس : علیرضا بهاری



● تلاش امواج دریای جنوب برای خلق زیباییهای دو چندان ساحل



● در قلب شگفتی های دنیای حیوانات ، مجذوب زیبایی شوید...



● از محلات شهر چه خبر ؟ تردید در زیست شهری چاهستانیا!



● انعکاس جمال خالق در آئینه زیبایی مخلوقات ! "جور دیگر باید دید"



● قوایی شیرین پس از یک روز تلاش ستودنی ، گوارایت ، مرد جنوب!



● رهایی زیباست : پرواز را بخاطر بسپار

استعمال دخانیات باعث افزایش ضربان قلب،بالا رفتن فشار خون ،خطر ابتلا

به بیماری فشار خون بالا و گرفتگی عروق و نهایتا ایجاد حمله قلبی و سکتة می شود

روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی هرمزگان (کمیته آموزش همگانی سلامت)

